

خاستگاه هنجارها در کتب درسی روان‌شناسی بالینی

دکتر فریبرز باقری*

چکیده

هنجارها مبنای ادراک، قضاوت و هدایت افعال انسان در سطح فردی و اجتماعی است. وابستگی علمی جامعه ایران به غرب و انتقال ضمنی هنجارهای ناهمخوان ایجاب می‌کند ذهن متخصصان و دانشجویان به خاستگاه فکری هنجارها در کتب درسی ترجمه شده و آسیب‌شناسی پیامدهای انتقال آن‌ها معطوف گردد. در فضاها علمی نیز نیاز است تأمل جدی‌تری در این باره با هدف صیانت از هویت علمی، فرهنگی و اجتماعی به ویژه حفظ جامعه علمی ایران صورت پذیرد. هدف از تألیف مقاله حاضر پرداختن به این مهم در روان‌شناسی بالینی است. در این راستا کتب درسی ترجمه شده و منابع مرجع مهم در روان‌شناسی بالینی با تکیه بر روش تحلیل محتوا به لحاظ هنجارها بررسی شده است. در این بررسی، تمرکز بر الف) خاستگاه هنجارها و ب) طبقه‌بندی آن‌ها بود. بر پایه نتایج این تحلیل، مدلی از هنجارهای حاکم در روان‌شناسی ارائه می‌شود که ملاک‌های نابهنجاری در آن مبتنی بر دو نوع هنجار است و ریشه در جریان‌های فکری و فلسفی در دو حوزه اندیشه مغرب زمین دارد. در بخش پایانی مقاله پیامدهای هنجارهای مکنون در کتب تخصصی روان‌شناسی بالینی برای خود جوامع غرب به اختصار شرح، بررسی و نقد می‌شود. در این رابطه به مهم‌ترین آسیب‌های متعلق به دوران تجدد غرب به اختصار اشاره می‌شود که بر اساس دیدگاه متفکران غربی ناشی از همان هنجارهایی است که مفاهیم نابهنجاری و بهنجاری روان‌شناسی نیز بر آن استوار است. با ارائه چند پیشنهاد با هدف ترویج فرهنگ نقد در چهارچوب کتب درسی روان‌شناسی، مقاله خاتمه می‌یابد.

* دانشیار گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

(f.Bagheri@srbiau.ac.ir)

تاریخ پذیرش: 1393/3/21

تاریخ دریافت: 1393/1/17

کلیدواژه‌ها

هنجار، بهنجاری، نابهنجاری، کتب درسی روان‌شناسی بالینی

مقدمه

مفهوم هنجار و مفاهیم مرتبط با آن همانند: بهنجار، نابهنجار، انحراف طبیعی و غیرطبیعی از قرن هجدهم میلادی به صورتی فزاینده مبدل به مهم‌ترین مقوله‌های فکری و مرجعی مهم برای تصمیم‌ها و قضاوت‌ها شده و بالاترین جایگاه را در زبان و اندیشه عموم مردم یافته است (ویلدفویر^۱، 2007: 320). همچنین در دهه‌های اخیر از مضامین رایج در علوم انسانی شده و کاربردی بالا در نهادهای تربیتی و درمانی پیدا کرده است (کان‌گیلم^۲، 1991، به نقل از: سندکوهلر^۳، 2010: 2709).

تحلیل دقیق مفهوم هنجار در زبان‌ها و در حوزه‌های مختلف نشان می‌دهد که در سطح فردی و اجتماعی هنجارها سه کارکرد اساسی در حیات (عمل و تحول) انسان ایفا می‌کند (بیاقری، 1393: 53). این سه کارکرد شامل 1) شکل‌گیری و درک مفاهیم، 2) تمایز و قضاوت بین بهنجار و نابهنجار، و 3) پیش‌بینی رخدادها و هدایت افعال و سیر تحول فردی و اجتماعی انسان است.

نیاز به وجود معیار و مرجع برای کارکردهای سه‌گانه هنجار، ریشه در یکی از بارزترین ویژگی‌های «احساس و ادراک»^۴ انسان دارد. از ویژگی‌های مهم احساس و ادراک که تمامی نظریه‌پردازان درباره آن اتفاق نظر دارند، «وابسته بودن ادراک به متن»^۵ است (هاگن‌دورف و دیگران^۶، 2011: 19). وابستگی ادراک به متن دلالت دارد بر تأثیر محرک‌های مجاور زمانی و مکانی بر نحوه ادراک (گلدشتاین^۷، 2010: 315). به عبارتی پیدایی و شکل‌گیری مفاهیم در تقابل و در مواجهه با تفاوت‌ها (حضور یک معیار) شکل می‌گیرد، نه در انزوا و فضای مجرد. کیفیت و یا شدت هر نوع مفهومی^۸ نیز همواره به وجود و کیفیت محرک‌هایی بستگی دارد که به لحاظ زمانی و مکانی در مجاورت موضوع ادراک قرار دارد و یا معیار قرار داده می‌شود.

۱. Wildfeuer, Armin, G.
۲. Canguilhem, Georges
۳. Sandkuehler, Hans Joerg
۴. sensation and perception
۵. context-contingent, context effects in perception
۶. Hagendorf et al.
۷. Goldstein, Bruce
۸. concept

به بیانی دقیق‌تر در واژگان روان‌شناسی احساس و ادراک، پاسخ به سه تکلیف اصلی ادراک انسان همواره به انتخاب معیار (مرجع، هنجار) بستگی دارد. این سه تکلیف عبارت است از: 1) «بازشناسی»: پاسخی به چیستی (اشیاء) و یا کیستی (افراد) است. این شیء چیست (ماهیت شیء)؟ این فرد کیست، من کیستم (هویت فرد)؟ 2) «مکان‌یابی»: پاسخی به کجایی شیء و یا فرد است. این شیء کجا قرار دارد؟ من کجا قرار دارم؟ دیگری کجا قرار دارد؟ هم به لحاظ عینی مکان و موقعیت جغرافیایی و هم به لحاظ مجازی یعنی اقتصادی، فرهنگی و اعتقادی (همانند: اردوگاه، جبهه، حزب، طبقه و پایگاه). 3) «ثبات ادراکی»: پاسخ به این سؤال است که آیا این همان شیء آشناست (ثبات شیء). آیا من همانم؟ آیا او همان است؟ که به معنای ثبات در ماهیت خود فرد و دیگر افراد با وجود تغییر تصویر (در شبکه) و تغییر ویژگی و حالات آنان و به رغم تغییر شرایط و تحول فرد، گروه و سازمان است (اتکینسون و همکاران⁴، 199-183: 1385).

کارکردهای: 1) درک ماهیت‌ها (بازشناسی)؛ 2) کجایی اشیاء و افراد به لحاظ عینی و مجازی (مکان‌یابی) و 3) تشخیص میزان انحراف از معیار (این همانی و ثبات ادراکی) یا قضاوت، اساساً با هدف نهایی هدایت عمل و سیر تحول فردی و اجتماعی در مقایسه با یک معیار به سوی آن (هنجار) و یا در فاصله گرفتن از آن (ناهنجار) صورت می‌پذیرد. مراد از «هدایت» در اینجا نیز «اولویت‌بندی گزینه‌ها، جهت دادن به نوع و نحوه تصمیم‌ها و راهبردهای تحقق اهداف» است که در سطح اجتماعی زمینه‌ساز ایجاد نظم در تعاملات اجتماعی است.

بر اساس آنچه درباره کارکردهای هنجار برای ادراک و هدایت افعال انسان به اختصار توضیح داده شد، هر فرد و گروه اجتماعی در حین عمل و یا تحول ناگزیر از انتخاب هنجار است و فرقی نمی‌کند این عمل و یا تحول چیست و متعلق به کدام حوزه است. فقدان هنجار و معیار موجب نمی‌شود که فرد منحرف شود، بلکه دیگر نمی‌داند در کجا و چه وضعیتی قرار دارد و آیا عمل و یا تحول او در مسیری خاص حرکت می‌کند یا خیر؟ همانند وضعیت مسافری سرگردان در شبی تاریک و ابری در دریا و یا صحرا. اینکه چه چیز صحیح و چه چیز غلط است و تفاوت اهم و غیراهم، تفاوت هدایت و انحراف، بدون وجود یک هنجار (معیار، مقیاس) اساساً رنگ می‌بازد. تفاوت نمی‌کند که آیا عمل

۱. object recognition
 ۲. spatial localization
 ۳. perceptual constancy
 ۴. Atkinson, Rita et al.

مورد نظر، سفر به مکانی خاص (راه)، بناکردن یک دیوار (شاغول)، تعیین وزن یک کالا (سنگ کیلوگرم)، تشخیص عیار (سنگ محک)، رانندگی در یک بزرگراه (خطوط سفید در سطح بزرگراه)، مطالعه یک کتاب (فهرست مطالب، عناوین و شماره صفحات)، حرکت در صحرا و یا دریا (ستارگان، کوهها و قطبهای مغناطیسی زمین)، تربیت فرزندان (الگوها)، ارتباطات اجتماعی (قوانین، باید و نبایدهای اخلاقی) و یا سیر تحول فردی و فرهنگی یک ملت در طول زمان (آرمانهای ملی یا دینی) است. در تمامی این موارد معیار (هنجار) در قالبهای مختلف، نقش «مرجع»^۱ برای ادراک وضعیت حال، قضاوت درباره میزان فاصله با مرجع و هدایت افعال و حرکت در مقایسه با مرجع را ایفا می کند و به همین دلیل وجود آن الزامی است.

بدون در دست داشتن معیار، یک مربی هرگز قادر نخواهد بود افعال آموزشی و تربیتی خود را منسجم و هدفمند به سویی خاص هدایت کند. بسنجد که آیا در این مسیر حرکتی نیز انجام داده است یا خیر و فاصله تا هدف چقدر است. مداخله‌های منسجم و هدفمند یک روان‌درمانگر برای تغییر درمان جوییش به سوی یک وضعیت مطلوب نیز قطعاً بر وجود هنجاری استوار است که ممکن است محصول انتخابی آگاهانه و یا بالعکس متأثر از تلویحات آموخته‌های او باشد.

در نتیجه مینا قرار گرفتن هنجار به معنای گزینش مبنای هدایت عمل در سطح فردی و اجتماعی، به ویژه در فعالیت‌های تخصصی و مدیریت جامعه، است. با مینا قرار دادن آگاهانه یا غیر آگاهانه نوع هنجارها، مبنایی برای تعریف ویژگی‌های بهنجاری و نابهنجاری برای یک جامعه انتخاب می شود که تحقق آن به وسیله نهادهای اجتماعی در محیط‌های خانوادگی، آموزشی، درمانی و از طریق سیاست‌گذاری‌های کلان سیاسی و اجتماعی - فرهنگی دنبال می شود. مصداق‌های بهنجاری مورد تأیید، تکریم و تصویب قرار می گیرد و خلاف آن مطرود شناخته می شود و در تعاملات و ارتباطات اجتماعی به وسیله افراد و نهادها تحقیر، تحریم و تهدید می گردد و در صورت امکان شامل اصلاح، درمان و تغییر می شود.

نه تنها به دلیل اهمیت هنجار و کارکردهای مهم آن، بلکه علاوه بر آن به دلیل وابستگی علمی جامعه ایران به غرب و امکان انتقال پنهان و آشکار هنجارهای بیگانه و ناهمخوان در فرایند ترجمه و تهدید و به دلیل پیامدهای جدی علمی و اجتماعی آن، لازم است اولاً مفاهیم بهنجار، نابهنجار و هنجارهایی که مبنای تمایز این دو قرار دارد تحلیل

۱. reference

شود؛ ثانیاً خاستگاه فکری و فرهنگی هنجارهای موجود در کتب درسی ترجمه شده بررسی و مشخص گردد؛ ثالثاً این مبانی فکری و فرهنگی به لحاظ پیامدهایشان مورد تحلیل‌های آسیب‌شناسی قرار بگیرد. این سه، ضرورتی جدی برای صیانت از هویت علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه، به ویژه جامعه علمی ایران، است که به لحاظ فرهنگی و اعتقادی تفاوت‌هایی بنیادین با جامعه غرب دارد. با کمال تأسف عدم توجه کافی به اهمیت مقوله هنجار و انتقال نرم هنجارهای بیگانه و آسیب‌زا موجب شده است تا اذهان دانشجویان در این باره به چالش کشیده نشود و به طور ناخواسته از متخصصان رشته‌های علوم انسانی و از جمله مشاوران و روان‌شناسان بالینی در حین فعالیت‌های حرفه‌ای، مروجان هنجارهایی تربیت شوند که در نظریه‌های علمی و روش‌های کاربردی مکنون هستند.

هدف از مقاله حاضر پرداختن به این سه تکلیف در حوزه روان‌شناسی بالینی است. در این راستا کتب درسی ترجمه شده و منابع مهم مرجع در حوزه روان‌شناسی بالینی و آسیب‌شناسی روانی با تکیه بر روش تحلیل محتوا به لحاظ هنجارهایی بررسی می‌شود که مبنای تمایز و تعریف مفاهیم بهنجار و نابهنجار در روان‌شناسی بالینی است. در این بررسی تمرکز بر (1) خاستگاه هنجارها و (2) طبقه‌بندی آن‌ها بوده است. بر پایه نتایج این تحلیل، مدلی از هنجارهای حاکم در دانش روان‌شناسی ارائه می‌شود که نشان می‌دهد ملاک‌های نابهنجاری در روان‌شناسی مبتنی بر دو نوع هنجار است که ریشه در جریان‌های فکری و فلسفی در دو حوزه اندیشه مغرب زمین دارد.

در بخش پایانی مقاله، سومین نکته یعنی پیامدهای هنجارهای مکنون در کتب تخصصی آسیب‌شناسی و روان‌شناسی بالینی برای خود جوامع غرب بررسی و نقد می‌شود. در این راستا به مهم‌ترین آسیب‌های متعلق به دوران تجدد غرب به اختصار اشاره می‌شود که بر اساس دیدگاه متفکران غربی ناشی از همان هنجارهایی است که مفاهیم نابهنجاری و بهنجاری روان‌شناسی نیز بر آن استوار است. در این رابطه از منابع متعلق به حوزه‌های مختلف همانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه و همانند این‌ها بهره گرفته شد.

تحلیل هنجار و سیر تحول مبانی آن در غرب و در دانش روان‌شناسی

موضوع بهنجاری و نابهنجاری از مضامین بنیادین در دانش روان‌شناسی و به ویژه در دو گرایش کاربردی روان‌شناسی بالینی و تربیتی و همچنین در رشته مشاوره است (اولتمنز و امری¹، 2012: 102-75). اما با این حال مرور منابع تخصصی این حوزه نشان می‌دهد

1. Oltmanns, Thomas, F. & Emery, Robert, E.

کمترین بخش در کتب درسی و مرجع روان‌شناسی به تحلیل و بررسی مفهوم هنجار و مبانی فکری و فرهنگی آن اختصاص دارد که اساس تعریف بهنجاری و نابهنجاری در علم روان‌شناسی است.

بیشترین مطالعات انجام شده درباره سه مفهوم هنجار، بهنجاری و نابهنجاری در تاریخ علم روان‌شناسی را می‌توان در چند حیطه اصلی طبقه‌بندی کرد: 1) ملاک‌های تعریف نابهنجاری؛¹ 2) طبقه‌بندی فرم‌های مختلف نابهنجاری یا آسیب‌ها² (اولتمنز و امری، 2012: 102-75)؛ 3) مدل‌های سبب‌شناسی³ انحراف از هنجار با تمرکز بر علل و ساخت کارهای شکل‌گیری نابهنجاری⁴ (همان: 51-23) و سیر تحول تاریخی این مدل‌ها (میلون⁵، 2004)؛ 4) روش‌های مطالعه نابهنجاری که غالباً به دو روش عمده توصیفی⁶ (منتسب به کارل یاسپرس⁷ و لیپس⁸) و روش تبیینی⁹ قابل تقسیم است (پایک¹⁰، 2010: 19)؛ 5) پیامدهای برجسب زدن نابهنجاری به افراد: که داغ‌ننگ زدن¹¹ (اولتمنز و امری، 2012: 262) و به حاشیه راندن¹² (نویسد و همکاران، 2008: 19) رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آن‌هاست؛ 6) اصلاح و درمان نابهنجاری که موضوع اصلی انواع مختلف روش‌های مداخله از قبیل دارو درمانی، روان‌درمانی و اصلاح و تربیت است.

علی‌رغم نقش کلیدی هنجار در علم روان‌شناسی و به ویژه در حوزه بالینی، در متون تخصصی به ارائه تعریف کوتاهی از نابهنجاری و معرفی ملاک‌های آن اکتفا می‌شود؛ به گونه‌ای که حتی مفهوم برخی اصطلاحات در ابهام باقی می‌ماند (برای مثال: آزاد، 1387؛ روزنهان، 1385؛ هالیجن و ویتبورن، 1384). کاپلان و سادوک (1387) یکی از شناخته‌شده‌ترین منابع ترجمه شده بالینی در بین دانشجویان به نگاهی بسیار اجمالی و کوتاه به مفهوم بهنجاری و صرفاً از منظر دو رویکرد رفتاری و روان‌پویایی اکتفا می‌کند، اما تحلیلی از این برداشت‌های خاص از بهنجاری از قلم می‌افتد. گنجی (1392: 29-47)

۱. criteria for determining abnormality
۲. nosology
۳. the etiology of mental health problems
۴. models of normality-abnormality
۵. Millon, Theodore
۶. verstehende psychopathologie
۷. Karl Jaspers (۱۸۸۳-۱۹۶۹)
۸. Th. Lipps (۱۸۵۱-۱۹۱۴)
۹. erklärende psychopathologie
۱۰. Payk, Theo R.
۱۱. stigmatize
۱۲. marginalize
۱۳. Nevid, Jeffrey et al.

برای اولین بار به تفصیل، مفهوم لغات تخصصی لاتین ملاک‌های نابهنجاری و مؤلفه‌های اصلی آن را شرح می‌دهد و معادل‌های مختلف برای هر اصطلاح در زبان فارسی را ارزیابی می‌کند؛ ولی جای تحلیل و نقد از مفاهیم بهنجار و نابهنجار، مبانی تعریف آن‌ها، اختلاف‌های بنیادین فرهنگی بین جامعه غرب و جامعه ایرانی در این خصوص در کتاب خالی است.

در منابع تخصصی داخلی و حتی لاتین به سختی می‌توان منبعی را یافت که به انسجامی منطقی و به صورتی جامع، مبانی تمایز بین بهنجار و نابهنجار در علم روان‌شناسی و زمینه‌های فکری و فرهنگی این مبنا در آن شرح داده شده باشد. در کتب تخصصی، غالباً «مدل‌های سبب‌شناسی» و سیر تحول آن‌ها در طول تاریخ مورد توجه است (برای مثال: میلون، 2004). اما باید توجه داشت که نامیدن ملاک‌های نابهنجاری، شروط احراز تشخیص یک آسیب خاص، شرح معانی لغوی این ملاک‌ها، مدل‌های سبب‌شناسی و نظریه‌های روان‌درمانی مستقیم، پاسخی به این سؤال نخواهد بود که هنجارهای مبانی تعریف و تمایز بهنجاری و نابهنجاری کدام است و بر کدام مبانی فکری استوار خواهد بود.

همان‌گونه که در ادامه به تفصیل نشان داده خواهد شد، انتخاب نوع هنجار در ارتباط تنگاتنگ با نحوه نگاه به انسان (انسان‌شناسی)¹ و نگاه به هستی (هستی‌شناسی)² قرار دارد. در اینجا تأکید هم بر «نگاه» است و هم بر «هستی و انسان». بدین معنا که انتخاب نوع هنجار (معیار و مرجع) از یک سو به نوع «هستی‌شناسی و انسان‌شناسی» و از سوی دیگر به نظریه‌های «معرفت‌شناختی»³ بستگی دارد.

بر اساس نظر باقری (58.56:1391) منظور از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، باورهای مرتبط با پاسخ‌گویی به سه سؤال است که از محورهای اصلی اختلافات جریان‌های فکری نیز قلمداد می‌شود و عبارت است از: 1) ساختار و معماری عالم هستی و انسان (آیا این دو صرفاً از ماده عاری از شعور تشکیل شده‌اند و یا اینکه علاوه بر ماده، یک شعور فراتجربی نیز در کالبد هستی و انسان وجود دارد؟)، 2) نحوه کارکرد عالم هستی و انسان (آیا حرکت و تحول در این دو صرفاً بر اساس یک مکانیک فاقد برنامه و بر اساس اصل تصادف حرکت می‌کند و یا اینکه در حرکت و تحول در هستی و انسان برنامه و غایتی نیز تعبیه شده است؟) و 3) جایگاه انسان در هستی (آیا افعال انسان را بر اساس همان قوانین

۱. human nature, human being

۲. world view

۳. epistemology

حاکم بر رفتار حیوانات می‌توان تبیین کرد یا اینکه تبیین افعال انسان نیاز به قوانین دیگری نیز دارد؟).

هر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دو نقش ایفا می‌کند: 1) نقش توصیفی¹ و 2) نقش هنجاری² (ویلدفویر، 2007: 322). در نقش توصیفی، بر مبنای تعریفی که در بالا از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ارائه شد، نحوه تبیین ساختار و نحوه کارکرد هستی و انسان مشخص می‌شود؛ به این معنا که آیا حرکت و رخدادها در هستی و افعال انسان محصول تأثیرها و علت‌ها (روابط علی)³ است و یا اینکه غایت‌ها و اهداف (دلایل) نیز نقش دارد. علاوه بر آن در نقش توصیفی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، جایگاه انسان در چرخه عظیم هستی تعریف و تعیین می‌شود، ولی هر تصویر از هستی و انسان، هم‌زمان نقش هنجاری نیز دارد. بدین معنا که هر توصیف معماری و کارکرد هستی و انسان، هم‌زمان تصویری از یک وضعیت خاص و یا نحوه کارکرد خاص از هستی و انسان نیز ارائه می‌کند که طبیعی، معمول، سالم، عادی و همانند این‌ها تلقی می‌شود. این وضعیت و یا نحوه کارکرد، مبنای ارزیابی، قضاوت، هدایت عمل و سیر تحول انسان‌ها قرار می‌گیرد.

بر اساس آنچه گفته شد، در پس هر هنجاری یک تصویر خاص از ساختار و نحوه کارکرد عالم هستی و انسان پنهان است و بهنجاران فرد، عمل، وضعیت و یا تحولی تلقی می‌شود که منطبق با نحوه کارکرد معمول در آن هستی‌شناسی و یا انسان‌شناسی است. از این تعریف چندین نتیجه می‌توان گرفت که برای ادامه بحث خالی از اهمیت نخواهد بود: 1) آشنایی با هستی‌شناسی و انسان‌شناسی به فهم عمیق‌تر مفاهیم بهنجاری و نابهنجاری کمک می‌کند، 2) تغییر هنجارها مستلزم تغییر نگاه به انسان و عالم هستی است، 3) بالعکس، تحول در نگاه به عالم هستی و انسان، تغییرهای بنیادین در هنجارها و در نتیجه در ادراک، قضاوت، هدایت عمل و سیر تحول انسان را نیز در پی خواهد داشت، 4) همچنین فهم نحوه ادراک، قضاوت، نوع عملکرد، سیر تحول افراد و یا گروه‌های اجتماعی و آسیب‌های رایج در هر دوره تاریخی و یا در حوزه‌های مختلف فرهنگی مستلزم بررسی و تحلیل نوع معیارها و هنجارهایی است که در آن دوران یا در آن حوزه فرهنگی مبنای حیات فردی و اجتماعی قرار گرفته است.

ارتباط معنایی حاکم بین مبانی فراتجربی یعنی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و هنجار

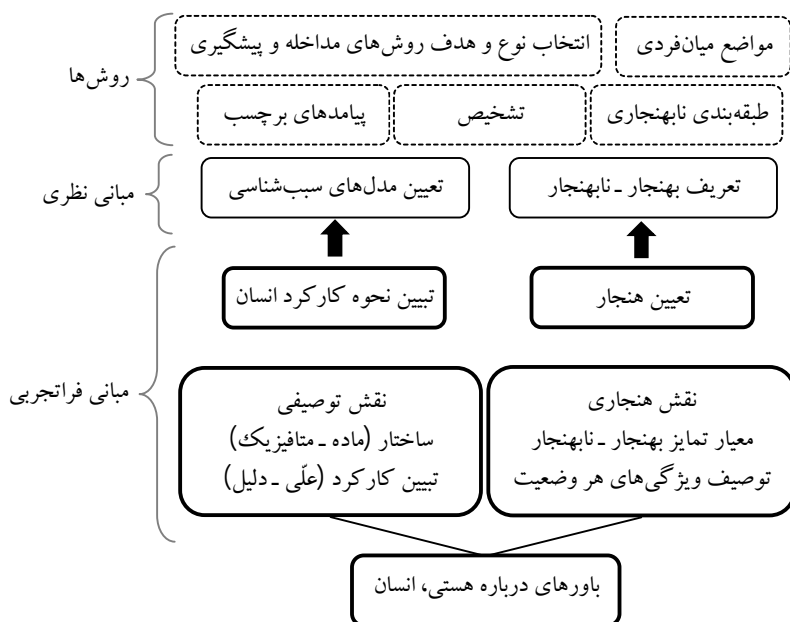
۱. descriptive function
 ۲. normative function
 ۳. causality

با بهنجار، نابهنجار و دیگر سطوح فعالیت‌های علمی و تخصصی روان‌شناسی بالینی در نمودار 1 به تصویر کشیده شده است. بر اساس این الگوی معنایی، تصویر از هستی و انسان دو نقش هنجاری و توصیفی دارد و به همین دلیل از یک سو تعیین کننده نوع هنجار و از سوی دیگر تعیین کننده نحوه تبیین ساختار و کارکرد هستی و انسان است. هنجارها به نوبه خود مبنای تعریف بهنجار و نابهنجار و مبنایی برای چگونگی طبقه‌بندی نابهنجاری است. ملاک‌های¹ تعریف نابهنجاری، نحوه نام‌گذاری آن همانند جن‌زدگی، دیوزدگی (دیوانه)، انحراف²، بیماری روانی³، اختلال روان‌شناختی⁴ یا آسیب روانی⁵ (نوید و همکاران، 2008: 68-36) و بهنجاری همانند، سعادت، رستگاری، بهداشت روانی⁶، سلامت روانی⁷ و اخیراً بهزیستی روانی⁸ متأثر از مفهوم هنجار و مبانی آن است.

نحوه تبیین ساختار و کارکرد هستی و انسان نیز مبنایی برای تولید مدل‌های سبب‌شناسی است که به ساختار شکل‌گیری آسیب بر اساس تصور از معماری و نحوه کارکرد انسان و هستی می‌پردازد. سیر تحول مدل‌های سبب‌شناسی در طول تاریخ مؤید تصویرهای متفاوت درباره نحوه شکل‌گیری آسیب است (برای مثال: میلون، 2004). فرایند تشخیص و تصمیم‌گیری درباره ضرورت و نحوه درمان بر اساس معیارهای نابهنجاری و مدل‌های سبب‌شناسی انجام می‌شود که به نوبه خود متأثر از تصویر نحوه کارکرد عالم هستی و انسان و بروز نابسامانی در آن است.

در منابع روان‌درمانی «مواضع میان‌فردی» یکی از جنبه‌های مهم در فرایند درمان و یکی از عامل‌های مهم تعیین‌کننده موفقیت درمانی است. منظور از مواضع میان‌فردی آن دسته از عامل‌هایی است که در بهبود درمان‌جویان اثر دارد و شامل مؤلفه‌هایی همانند همدلی، صداقت، اصالت و توجه مثبت و نامشروط است (برای مثال: پروچسکا، 1387: 7-5). اما بر اساس نمودار 1 یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مواضع میان‌فردی در فرایند درمان که در منابع به آن توجه نمی‌شود، هنجار درمانگر است که او برای تمایز بین بهنجار و نابهنجار اساس قرار می‌دهد و بر همین مبنای او تصویری از مفهوم سلامت و یا بهنجاری در ذهن خود می‌سازد. توجه به این جنبه از مواضع میان‌فردی به ویژه در کشورهایی همانند

۱. criteria
۲. devianz
۳. mental illness
۴. psychological disorder
۵. mental disorder
۶. mental hygiene
۷. mental health
۸. mental wellbeing



نمودار 1 رابطه سطوح مختلف فعالیت‌های تخصصی بالینی با مبانی فراتجربی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و هنجار

ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا در اینجا هنجارهای مبتنی بر نگرش دینی به هستی و انسان با هنجارهای مبتنی بر نگرش ماده‌گرایی مکنون در نظریه‌های علمی روان‌شناسی و نظام طبقه‌بندی اختلالات روانی و رفتاری ناهمخوان است. این ناهمخوانی سبب بروز مواضع میان‌فردی متفاوت و در برخی موارد حتی متناقض در بین درمانگران و درمان‌جویان با باورهای مختلف می‌شود. این مسئله حتی ممکن است زمینه‌ساز حس سرگردانی و استیصال خود درمانگران در نحوه مواجهه با این تفاوت‌ها و تناقض‌ها شود. در برخی موارد گمان می‌رود گشودگی بسیار زیاد درمانگر نسبت به گونه‌های مختلف تجربه به معنای عملکرد خنثی و غیرهنجاری درمانگر است. باید توجه داشت که گشودگی زیاد در برابر تجربه‌های گوناگون و باور به آزادی بی‌حد و مرز انسان در انتخاب نحوه خوشبختی آن‌گونه که در لیبرالیسم مطرح است، خود مبتنی بر یک هنجار است و به معنای عملکرد خنثی و غیرهنجاری درمانگر نیست؛ و در نهایت با توجه به نوع هنجار، مفهوم بهنجار و نابهنجار و مدل سبب‌شناسی مبتنی بر آن پیامدهای برچسب نابهنجاری بسیار متفاوت است.

پیش از این اشاره شد که در پس هر هنجاری، تصور و تصویری خاص از ساختار و نحوه کارکرد عالم هستی مکنون است که اعتبار، پذیرش و قدرت اجرایی هنجارها بر آن استوار است. در پرتو این تصویر، اعمال و رخدادها، تفسیر، ارزیابی و قضاوت می‌شود و تعاملات اجتماعی نظم و سامان می‌یابد.

نقطه عطف تاریخ غرب که در آن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به صورت بنیادین متحول شد و تصویر از عالم هستی و انسان و به تبع آن هنجارهای جامعه دچار دگرگونی گردید، تحولات رنسانس - به لحاظ لغوی به معنی تجدید و احیا - است و به لحاظ تاریخی به آستانه زمان میان دو دوره قرون وسطی و عصر جدید تاریخ اروپا یعنی قرون 14 تا 16 میلادی مربوط می‌شود. دامنه تأثیر این تحولات صرفاً به آن زمان و به جامعه غرب محدود نمانده و سرتاسر زندگی انسان را تا امروز به صورتی فزاینده فراگرفته است. تا پیش از تحولات رنسانس یعنی در طول حدوداً هزار سال قرون وسطی بر اساس تصور غالب در اروپا، عالم هستی مبتنی بر خردی در نهایت کمال و عاری از هر گونه تناقض و بر مبنای «ایده‌هایی ازلی و ثابت»¹ خلق² شده بود و به چرخه عالم نظم می‌بخشید. در این نظم، انسان اشرف مخلوقات و همانند خدا مزین به عقل بود. موجودات ثابت و فاقد تکوین و تحول و زمین مرکز عالم هستی تلقی می‌شد. کل هستی در هماهنگی کامل در مدارهای دایره‌ای شکل (سمبل تقارن و زیبایی کامل) به دور زمین در حال گردش بود (برویر³، 1991: 5). نظم حاکم بر جامعه و سیاست (حاکمیت کلیسا و فئودالیسم) نیز انعکاسی از نظم الهی بود. برای درک و کشف واقعیت نیازی به مشاهده و تجربه اشیاء، افراد و رخدادها منفرد نبود، زیرا «واقعیت» ذات حقیقی اشیاء، افراد و رخدادها یا همان ایده‌های ازلی و ثابت محسوب می‌شد که در قالب «تسمیه‌ها»⁴ تجلی می‌یافت و هنجارها را تشکیل می‌داد. نقش انسان در قالب موجود صاحب خرد، صرفاً «طبقه‌بندی و تفسیر» اشیاء، افراد و رخدادها در پرتو نظم کلی حاکم بر عالم بود (ویلدفویر، 2007: 327). انحراف از هنجار (نابهنجاری) نشانه خروج از نظم الهی حاکم و «تملک»⁵ از سوی نیروهای ماورای

۱. universalia

۲. creation

۳. Breuer, Franz

۴. از مناقشات مهم الهیات قرون وسطی تا به امروز یکی این است: آیا اسامی عام که امروز با عناوین سازه (construct) و مفهوم (concept) مطرح است، صرفاً متعلق به اندیشه و تفکر انسان است و یا اینکه در خارج از اندیشه، موجودیت مستقلی دارد (رفوس، 2003: 658).

۵. possession

طبیعی^۱ غیرالهی (ارواح پلید و یا ابلیس) تصور می‌شد و پیامدهای آن در قالب بیماری، رنج، فلاکت، معلولیت، جنون و یا فجایع طبیعی بروز می‌کرد. در صورت تشدید نابهنجاری‌ها، روش‌های مقابله و درمان، سنگسار و راندن ارواح و شیاطین^۲ بود به مدد ابزارهایی همانند سحر و طلسم^۳، کتک و شلاق زدن و گرسنگی‌های طاقت‌فرسا. برخلاف تسخیرشدگان که قربانی بودند، جادوگری، پیمانی آگاهانه و عمدی با ابلیس و خروج عمدی از نظم الهی بود؛ به همین دلیل جادوگران از هرگونه رحمت الهی به دور بودند و به دلیل حجمه عظیم قتل‌ها با عنوان شکار جادوگران^۴ آزمون‌هایی برای تشخیص دقیق‌تر آن‌ها ابداع شد؛ از جمله «آزمون شناوری در آب»^۵. افراد به داخل استخر آبی پرتاب می‌شدند؛ ناپاکان می‌توانستند بر روی آب خود را نگه دارند و پاکان همانند فلز خالص در عمق آب غرق می‌شدند (نوید و همکاران، ۲۰۰۸: ۱۰).

طی قرون چهاردهم تا شانزدهم میلادی در حین تحولات رنسانس این تصویر از هستی، انسان و به تبع آن هنجار و مفاهیم بهنجاری، نابهنجاری و روش‌های تشخیص و مداخله، دستخوش تحولات بنیادین شد. مهم‌ترین مؤلفه این تحول، حرکت انسان‌گرایی^۶ و غلبه نگرش انسان‌محوری^۷ است که تا امروز همچنان یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های تمدن تمدن غربی قلمداد می‌شود (کریستلر^۸، ۱۹۷۴: ۷۵). «محوریت انسان» در ابعاد مختلف، معانی متفاوتی به خود می‌گیرد و درک این معانی برای فهم دقیق‌تر مبنای هنجار در عصر جدید و از جمله در روان‌شناسی حائز اهمیت است. در اینجا صرفاً دو معنای محوریت انسان که مرتبط با بحث اصلی مقاله است، به اختصار شرح داده می‌شود.

انسان‌محوری در بعد هستی‌شناسی

با محوریت انسان، جریان فکری خاصی نیز درباره ساختار عالم در عصر جدید شکل گرفت که در دوره مدرن، به ویژه در قرون نوزدهم و بیستم میلادی، به تدریج تشدید شد. انسان در این دوران دیگر حاضر به پذیرش نظم موروثی از پیش تعیین شده و واقعیت به

۱. supernatural forces
 ۲. exorcism
 ۳. incantation
 ۴. witch-hunting
 ۵. water-float test
 ۶. humanism
 ۷. anthropocentric
 ۸. Kristeller

معنی ذات اشیاء و جانداران در قالب ایده‌های ازلی نیست، بلکه برای او واقعیت شامل تمامی اشیاء، افراد و رخدادهایی است که منفرد، مستقل و منفک از یکدیگر در هیچ نظم و ارتباطی قرار ندارد. او به مدد علوم طبیعی یعنی مشاهده، تجربه و آزمایش و تفکر به کشف نظمی دست می‌یابد که خالقی در قالب جزم‌های دینی آن را به طبیعت تحمیل نکرده است و علوم فیزیک و زیست‌نمایندگان موفق این حرکت تلقی می‌شود. هیچ نظمی در عالم حاکم نیست، بلکه این خرد انسان است که نظم در عالم را در ذهن او ایجاد می‌کند. در نتیجه تسمیه‌ها فقط مفاهیم عام^۱ و محصول تفکر بشر و میثاق و پیمان‌های علمی و اجتماعی است و به مدد آن‌ها انسان جهان را در ذهن خود می‌سازد. نظم اجتماعی نیز حاصل میثاق، پیمان^۲ و قراردادهای اجتماعی است که مبتنی بر هیچ اعتقاد خاصی نباید باشد. دین مقوله‌ای متعلق به حیطه خصوصی افراد است و نه متعلق به صحنه مدیریت زندگی انسان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی (سکولاریسم) و تمامی افراد در نظم اجتماعی تازه باید از آزادی و حقوق برابر برخوردار باشند (دموکراسی). از آنجا که هیچ نظمی، برنامه‌ای و در نتیجه هیچ هنجاری در ساختار عالم وجود ندارد که بر اساس آن خوب و بد قابل تفکیک باشد، در نتیجه بهنجاری نیز یک مفهوم حاصل اندیشه انسان و برای هر کس متفاوت است. هر فرد کاملاً آزاد است آن‌گونه که میل اوست خوشبخت باشد و همان بهنجار است، مادامی که مزاحمت و محدودیت برای دیگران ایجاد نکند و وظیفه حکومت ایجاد و حفظ فضایی مناسب برای انتخاب‌های آزاد افراد است (لیبرالیسم).

انسان‌محوری در بعد معرفت‌شناختی

با محوریت انسان، دستگاه ادراکی او نیز مبنای قضاوت درباره وجود و یا عدم هر چیز از جمله واقعیت^۳ و حتی وجود خود او گردید. این برنامه معرفت‌شناختی^۴ با جمله معروف دکارت «من می‌اندیشم، پس هستم»، آغاز گردید؛ ایدئالیسم بر کلی^۵ به آن قوت بخشید، و کانت گرچه برخلاف بر کلی پذیرش واقعیت خارج از ذهن انسان را غیرقابل اجتناب اعلام کرد، اما محوریت انسان به لحاظ معرفت‌شناختی در دستگاه فکری او به اوج خود رسید که

۱. nominalism

۲. convention

۳. reality

۴. epistemology

۵. Berkeley

مبنای مهم‌ترین تحولات معرفت‌شناختی (از جمله پدیدارشناسی^۱ و ساختارگرایی^۲) است که تا امروز نیز پذیرفته می‌شود. کانت در دستگاه فلسفی خود این هدف را تعقیب می‌کرد که متافیزیک را از وضعیت نابسامان نجات دهد و عینیت ریاضیات و علوم طبیعی مبتنی بر ریاضیات به ویژه فیزیک نیوتونی را بر پایه مستحکم استوار سازد که شرط اصلی آن را «ایقان و اطمینان عاری از تناقض»^۳ می‌دانست (سندکوهلر، 2010: 1965). اما برای تحقق این اهداف، وی مبنای یقین درباره نظم در عالم را «در معماری ادراکی خود انسان» که خاستگاهی متافیزیکی دارد، گنجانده تا بدین ترتیب هم متافیزیک را نجات دهد و هم کاخ علوم را استوار سازد و این جابه‌جایی در مکان شکل‌گیری نظم از عالم هستی به ساختار تفکر انسان را انقلاب کوپرنیکی دوم نامید (رفوس، 2003: 139-142). او معتقد است که فهم انسان با اشیاء منطبق نمی‌شود، بلکه اشیاء با فهم انسان انطباق می‌یابد و قوانین طبیعی و حتی اخلاق ریشه در طبیعت ندارد، بلکه این عقل انسان است که قوانین را بر طبیعت تحمیل می‌کند. بر اساس نظر وی، ادراک، حاصل ترکیب تحریکات حسی از یک سو و از سوی دیگر حاصل نظمی است که دستگاه ادراکی انسان به واسطه صور ادراک^۴ و مقولات^۵ (کورنر^۶، 1380: 164 و 174) به این تحریکات می‌بخشد. در نتیجه این اندیشه انسان است که عالم هستی را مزین به قوانین طبیعی و حتی قانون علیت می‌کند؛ بر اساس این تلقی «مطابقت بین ادراک و واقعیت»^۷ وجود ندارد و برای انسان همواره یک معما باقی خواهد ماند که بیرون از او در عالم واقعیت چه چیز عامل پیدایش است و چگونه این تحریکات حسی ایجاد می‌شود. آنچه برای دستگاه ادراکی انسان قابل دسترسی است صرفاً نموده‌ها و پدیده‌هاست و نه خود واقعیت. گلاسرفلد^۸ (1996: 42) نماینده اصلی ساخت‌گرایی افراطی^۹ بود که به همراهی دو زیست‌شناس معاصر شیلی تبار، ماتورانا و وِرا^{۱۰}

۱. phenomenology

۲. «ساختارگرایی» به دلیل هم‌پوشی معنایی معادلی مناسب است برای structuralism که مکتب خاصی در روان‌شناسی است. کاربرد این اصطلاح برای معادل کلمه constructivism غلط است. زیرا اولاً ناهمخوان می‌شود با کلمه «سازه» معادل construct؛ ثانیاً تفاوت این دو در تأکید بر ساختار در اولین و ساختن در دومین واژه است.

۳. apodictic certainty (apodiktische Gewissheit)

۴. form of perception

۵. categories

۶. Korner, Stephan

۷. correspondence between perception and reality

۸. Glasersfeld, E. V.

۹. radicalconstructivism

۱۰. Maturana, H. & Varela, F. J.

(1980) سعی داشتند نظریات معرفت‌شناختی کانت بر مبنای فرایندهای عصب‌شناختی¹ را تبیین کنند. آن‌ها معتقدند که بر اساس سه ویژگی فرایندهای عصب‌شناختی یعنی: (1) رمزگذاری نامشخص²، (2) استقلال نسبی ارگانسیم نسبت به محیط³ و (3) خودمرجعی⁴ موجودات زنده، تمامی ادراکات، محصول فرایندهای عصب‌شناختی در درون ارگانسیم است و در نتیجه محصور و محدود به آن و برای ارگانسیم هیچ‌گونه امکان ارتباط ادراکی با محیط خارج از او وجود ندارد.

با حاکمیت انسان‌محوری نظم در عالم هستی که تا پیش از تحولات رنسانس بر مبنای جزم‌های دینی دستگاه کلیسا استوار بود و شامل آمیزه‌ای از اندیشه‌های افلاطون⁵، پلوتین⁶، ارسطو و الهیات مسیحی افرادی همانند آگوستینوس⁷ و آکویناس⁸ بود، فرو پاشید. با این فروپاشی نیاز به نظمی جدید در عالم هستی و جامعه شکل گرفت که منبع آن اندیشه انسان بود. بر همین اساس نقش ایجاد نظم تازه را (1) علم و به ویژه علوم هدایتگر⁹، (2) دستگاه‌های فکری و فلسفی (همانند وجودگرایی) و (3) ایدئولوژی‌های علوم اجتماعی (همانند سوسیالیسم، ناسیونالیسم و فاشیسم) ایفا کرد و می‌کند.

منظور از علوم هدایتگر، علمی است که نظریه‌های آن نه تنها تبیین‌گر تحولات طبیعی است، بلکه فراتر از دیگر نظریه‌های علمی، در آن‌ها نگرشی خاص به هستی و انسان، پیدایش و تحول آن‌ها و به عبارتی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی نیز وجود دارد (باقری، 1392: 16). در طول چند قرن اخیر نقش علوم هدایتگر را ابتدا علم فیزیک (فیزیک‌نگری)¹⁰ ایفا می‌کرد. ولی در چند دهه اخیر علوم زیست (زیست‌نگری)¹¹ و در این رابطه، نظریه ترکیبی تکامل یا نئوداروینیسم¹² نقش علم هدایتگر را برای تمامی علوم،

۱. neurological processes
۲. nonspecific code
۳. autopoiesis
۴. self-reference
5. Plato (۴۲۷-۳۴۷ B.C.)
6. Plotin (۲۰۵-۲۷۰)
7. Aurelius Augustinus (۳۵۴-۴۳۰)
8. Thomas Aquin (۱۲۲۴-۱۲۷۴)
9. leitwissenschaft (guiding science)
10. physicalism
۱۱. biologism
۱۲. synthetic theory of evolution (neo - darwinism)

به ویژه برای علم روان‌شناسی، ایفا می‌کند (کرمر¹، 2008: 175). از گزاره‌های اصلی هر دو هدایتگر که درباره آن در نهادهای رسمی علم غرب اتفاق نظر کامل وجود دارد، نگرش ماده‌گرایی² در ارتباط با هستی‌شناسی است. مراد از ماده‌گرایی این است که تمامی رخدادها و پدیده‌های طبیعی ناشی از ماده و متأثر از روابط و قواعد حاکم بر ماده است و فراتجربه در هستی یعنی نظم الهی (اراده، برنامه، هنجار و غایت) وجود ندارد (بونگه و مانر³، 2004: 19). اما علاوه بر تز ماده‌گرایی، گزاره‌های دیگر علم زیست که بر مبنای آن بهنجاری و نابهنجاری تفکیک می‌شود عبارت است از: (1) همه موجودات جاندار تغییرپذیرند و هیچ نوعی ثابت نمی‌ماند؛ (2) تغییر جانداران حاصل تغییرات دائمی محیط و تنازع بقا⁴ در درون و بین انواع بر سر انرژی است؛ (3) تغییر جانداران از طریق اثر متقابل دو عامل: الف) پیدایش گونه‌های ژنتیکی و فنوتایپی به دلیل جهش⁵، ترکیب مجدد⁶ و همچنین ب) غربال انتخاب طبیعی⁷ این گونه‌ها با توجه به میزان سازگاری⁸ آن‌ها و امکان انطباق⁹ با محیط زیستشان (به صورت غیرفعال و غیرارادی) صورت می‌پذیرد (دریس‌من و همکاران¹⁰، 2011: 51)؛ (4) بقا از طریق موفقیت در تولید مثل و ایجاد نسل یا زادآوری حاملان ژن گونه‌های جدید انجام می‌شود و بر اساس «اصل تصادف»¹¹ در شکل‌گیری گونه‌ها تحقق می‌یابد. به عبارتی دقیق‌تر بر مبنای نظریه نئوداروینیسم، «کارکرد» هر عنصر، فعل، حرکت و تحول در راستای اثربخشی آن برای بقای کل ارگانیسم از طریق «انطباق» نگرسته می‌شود. بر همین اساس دو مفهوم کارکرد و انطباق در مجموع مبنای یکی از ملاک‌های بهنجاری در روان‌شناسی را تشکیل می‌دهد (نیت¹²، 2006: 3). بدین معنا که در روان‌شناسی بالینی ملاک‌های انطباقی¹³ و کارکردی¹⁴ شاخص بهنجاری و ملاک‌های

۱. Cremer
۲. materialism
۳. Bunge & Mahner
۴. struggle for survival
۵. mutation
۶. recombination
۷. natural selection
۸. fitness
۹. adaptation
۱۰. Dreesmann, Daniel et al.
۱۱. zufall (engl. Chance, accident)
۱۲. Bennett, Paul
۱۳. adaptive
۱۴. functional

غیرانطباقی^۱ و کژکارکردی^۲ شاخص نابهنجاری تلقی می‌شود (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: باقری، ۱۳۹۱: ۷۷).

برخلاف اتفاق نظری که بین نهادهای رسمی علم غرب درباره تز ماده گرایی در نگاه به هستی وجود دارد، در نگاه به انسان چنین اتفاق نظری حاکم نیست. این اختلاف، از قرن نوزدهم مورد توجه اندیشمندان غربی قرار گرفت، ولی نقطه آغازین شکل‌گیری آن را از قرن هفدهم میلادی در تاریخ غرب با پیدایش تجربه گرایی^۳ در انگلیس می‌دانند (شوپ^۴، ۲۰۰۵: ۱۹۴). این تعارض، زمینه را برای شکل‌گیری هنجاری دوم در علوم انسانی و از جمله در علم روان‌شناسی هموار کرد. برای تمایز این دو جریان فکری در طول تاریخ عناوین مختلفی به کار رفته است؛ از جمله عقل گرایی - تجربه گرایی، فلسفه قاره‌ای - تحلیلی، علوم جزءنگر - کل‌نگر، روش‌های قانون‌نگر - فردنگر و همانند این‌ها. ولی هیچ‌یک از این عناوین نتوانسته است به طور دقیق، مواضع هر یک و اختلاف آن‌ها را به طور کامل منعکس کند.

یکی از این جریان‌ها، شامل جریان گسترده‌ای از مواضع فکری با خاستگاه جزیره انگلیس و قاره امریکاست که فلسفه انگلیسی - امریکایی^۵ یا فلسفه تحلیلی^۶ نیز خوانده می‌شود (سند کوهلر، ۲۰۱۰: ۱۶۲). از ویژگی‌های بارز این جریان فکری، اکراه شدید از فراتجربه^۷، گرایش به مثبت گرایی^۸، تجربه گرایی، عنصر گرایی^۹، عمل یا نتیجه گرایی^{۱۰} و گرایش به روش با هدف کشف قوانین عمومی (قانون‌نگری)^{۱۱} است (شوپ، ۲۰۰۵: ۱۹۶). بر مبنای چنین گرایش‌هایی، نگرش خاصی به انسان شکل گرفته است که با تکیه بر نظریه نئوداروینیسیم، نظریه عمومی سیستم^{۱۲}، نظریه فرمانش^{۱۳} و نظریه ساخت گرایی (افراطی)، ویژگی‌های اراده، هشیاری و خلاقیت از انسان سلب می‌شود.

در مقابل فلسفه انگلیسی - امریکایی، انواع گسترده‌ای از جریان‌های فکری با خاستگاه

۱. maladaptive
۲. dysfunctional
۳. empirism
۴. Schupp, Franz
۵. angloamerican philosophy
۶. analytical philosophy
۷. metaphysic
۸. positivism
۹. elementarism
۱۰. pragmatism
۱۱. nomothetic
۱۲. general system theory
۱۳. cybernetic

قاره اروپا و معروف به فلسفه قاره‌ای^۱ قرار دارد (سندکوهلر، 2010: 4540). مهم‌ترین شاخصه آن عقل‌گرایی^۲ و غلبه روش‌های فردنگر^۳ و کیفی در مطالعات با هدف فهم دقیق و عمیق تلقی می‌شود (شوپ، 2005: 196). از شعارهای اصلی جریان‌های فکری در قاره اروپا، تأکید بر عقلانیت، اراده، هشیاری و خلاق بودن انسان به صورت موجودی فرهنگ‌ساز است. این جریان فکری، عاملی برای پیدایش انقلاب فرانسه، حرکت روشنگری با شعارهای استقلال فکری و آزادی از هر گونه مراجع قدرت به مدد انتقاد و عقلانیت و زمینه‌ای برای شکل‌گیری فلسفه وجود‌گرایی^۴ و مکتب روان‌شناختی اراده‌گرایی^۵ در آلمان است.

هنجارها در دانش روان‌شناسی

در پرتو نظم جدید در هستی و دو نگرش مختلف به انسان که در دوران پس از رنسانس تا امروز در جامعه غرب به تدریج شکل گرفته است، اکنون به بررسی ملاک‌های بهنجاری و نابهنجاری در روان‌شناسی بالینی می‌پردازیم.

ویژگی‌های اصلی اختلال روانی در ویراست پنجم راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی و رفتاری^۶ (2012: 20)، عبارت است از: (1) مختل شدن شناخت، (2) مختل شدن کنترل هیجان و (3) مختل شدن رفتار به صورتی که از لحاظ بالینی معنادار باشد. این اختلالات منعکس‌کننده اختلال و نابسامانی در کارکردهای روان‌شناختی، فرایندهای زیستی و یا تحولی پشت پرده عملکرد ذهنی است که معمولاً با رنج یا معلولیت قابل ملاحظه در فعالیت‌های اجتماعی، شغلی یا سایر فعالیت‌های مهم همراه است. پاسخ قابل انتظار یا از لحاظ فرهنگی تأیید شده به یک عامل استرس‌زا یا یک فقدان معمولی اختلال روانی نیست، بلکه از لحاظ اجتماعی انحراف‌آمیز تلقی می‌شود (گنجی، 1392: 35).

بر اساس تعریف بالا تمایز بین بهنجار از نابهنجار بر مبنای صرفاً یک ملاک انجام نمی‌شود، بلکه بر مبنای چهار ملاک صورت می‌گیرد که عبارت است از: (1) نقض و تخطی از هنجارهای اجتماعی^۷، (2) رنج و پریشانی^۱، (3) کژکارکردی^۲ و (4) لطمه و صدمه^۳

۱. continental philosophy

۲. rationalism

۳. idiosyncratic

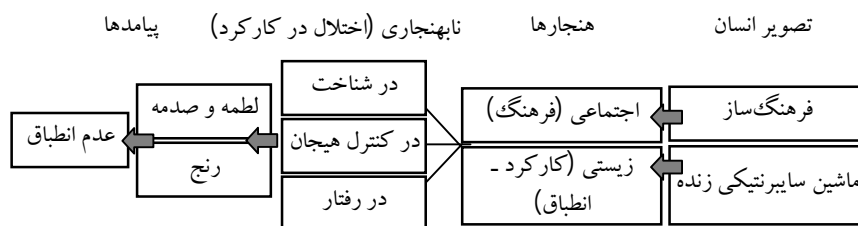
۴. existentialism

۵. voluntarism

۶. *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders*, fifth edition (DSM-۵).

۷. social norm

(همان: 36). دلیل اصلی برای تعیین «چهار» ملاک برای تعریف نابهنجاری در منابع تخصصی محدودیتی است که هر یک از معیارها به تنهایی برای تعریف نابهنجار دارد (برای مثال رجوع شود به: اولتمنز و امری، 2012: 102.75).



نمودار 2 تقسیم‌بندی چندسطحی ملاک‌های مختلف نابهنجاری بر اساس DSM-5 بر مبنای تمایز بین هنجار و نابهنجاری و رابطه آن با تصویر انسان.

بر مبنای آنچه درباره هنجار و رابطه آن با بهنجاری و نابهنجاری و همچنین آنچه درباره زمینه‌های تاریخی و فکری در غرب و تغییر و تحول‌های آن پس از رنسانس شرح داده شد، چهار ملاک نابهنجاری را می‌توان در یک مدل در سه گروه اصلی دسته‌بندی کرد؛ همان‌گونه که در نمودار 2 نمایش داده شده است. بر اساس این مدل مبنای تمایز «بهنجاری و نابهنجاری» در روان‌شناسی دو «هنجار» است: 1) با نگرش زیستی: کارکرد - انطباق و 2) با نگرش اجتماعی: هنجارهای اجتماعی - فرهنگی.

نکته حائز اهمیت در ارتباط با بحث اصلی مقاله این است که با اساس قرار دادن ملاک‌های بهنجاری و نابهنجاری راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی و رفتاری به‌طور ضمنی هنجارها و نگاه به هستی و انسان متعلق به آن، مبنای ادراک، قضاوت و هدایت عمل تخصصی، فردی و اجتماعی کاربران این ملاک‌ها نیز قرار می‌گیرد. مهم‌ترین مؤلفه‌های این مبانی فکری و فرهنگی همان‌گونه که شرح داده شد عبارت است از: 1) محوریت انسان: عدم باور به نظم و هنجار در عالم هستی و ذهن انسان به صورت مکان خلق ایجاد نظم و هنجار؛ 2) تز ماده‌گرایی؛ 3) ضرورت انطباق با محیط به دلیل حاکمیت نزاعی خودخواهانه بر سر بقا. به عبارتی در فرایند آموزش فاقد نقد کتب تخصصی ترجمه شده مؤلفه‌های اصلی نگاه به هستی و انسان، نگاه ماده‌گرایی به روان‌درمانگران آینده

۱. distress & suffering
 ۲. dysfunction
 ۳. impairment

جامعه ایران آموزش داده می‌شود. بر اساس همین آموخته‌ها متخصصان روان‌شناس و مشاور شرایط اجتماعی ایران را درک می‌کنند، درباره آن قضاوت تخصصی دارند و به مداخله و تغییر این شرایط اقدام خواهند کرد.

با توجه به انتقال نظام‌مند و گسترده هنجارهای جامعه غرب باید منتظر پیامدهای مشابهی در زندگی افراد و جامعه ایرانی بود که این هنجارها در جامعه غرب با خود به همراه داشته است. علاوه بر غلبه تدریجی هنجارهای غرب در قالب مرجع ادراک، قضاوت، هدایت عمل و تحول در جامعه ما، انتقال هنجارها موجب حضور هم‌زمان هنجارهای متعارض دینی و ماده‌گرایی در اذهان و اعمال افراد و جامعه ایرانی و زمینه‌ساز شکاف عمیق درون‌فردی و میان‌فردی می‌شود. بحران هویت، سرگردانی میان هنجارهای متعارض و تعارض‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی را می‌توان از مهم‌ترین پدیده‌هایی دانست که حضور هم‌زمان هنجارهای ناهمخوان سبب ایجاد و یا تشدید آن‌ها می‌شود. جدیت این تهدیدها برای سلامت فردی و اجتماعی ایجاب می‌کند، متخصصان دانشجویان رشته‌های علوم انسانی و به ویژه روان‌شناسی و مشاوره به جای تفاخر به آگاهی از آخرین تولیدات علمی و مصرف آن‌ها با نگاهی نقادانه به کاربرت این هنجارها و پیامدهای آن بیندیشند و به ضرورت تولید نظریه‌های مبتنی بر هنجارهای متعلق به تاریخ و جامعه ایرانی جدی‌تر و در قالب یک رسالت علمی توجه داشته باشند.

در آخرین بخش مقاله، ابتدا به برخی از مهم‌ترین پیامدهای تخلیه ساختار عالم هستی از هنجارها و تبدیل ذهن و دلخواه انسان که مبنای تعیین و تعریف مفاهیم بهنجاری و نابهنجاری برای جامعه غرب است، اشاره‌ای کوتاه خواهد شد. سپس با ارائه چند پیشنهاد برای حل مشکلاتی که در اینجا شرح داده شد، مقاله خاتمه می‌یابد.

بحث و نتیجه‌گیری

توهم فقدان هنجارهای طبیعی برای افعال انسان. حرکت انسان‌گرایی در اروپا اعتراضی بود علیه انفعال انسان در تعیین سرنوشت فرد و جامعه و علیه پیامدهای این انفعال همانند فقر، گرسنگی، بیماری و مرگ‌های میلیون نفری و حاکمیت بی‌سواد، جهل و خرافات دینی. محوریت انسان در چنین فضایی به معنای تبدیل این انفعال به «نقش فعال انسان» برای تعیین سرنوشت و به معنای «محور قرار گرفتن دغدغه‌های آحاد انسان‌ها» و پاسخ به دغدغه‌ها به ویژه نیازهای مادی و زیستی بود. تحقق چنین آرمانی طی چند سده و به تدریج در شکل‌های مختلف و به ویژه تولید ابزارها در زندگی انسان و جوامع مدرن تبلور یافت. اما

این موفقیت‌ها موجب شکل‌گیری و تثبیت این توهم نیز شد که انسان، «یگانه» قدرت حاکم بر سرنوشت خویش و طبیعت است و عالم هستی همانند کالبدی کاملاً منفعل تحت اختیار اوست تا بر اساس «دلخواهش» با آن عمل کند و در این مسیر مرزهایی برای ممکنات وجود ندارد و طبیعت در برابر فعل انسان خاموش و ساکت است. برای تحقق آرزوهایش، فقط کافی است انسان اراده کند، ایده و برنامه داشته باشد و به مدد ابزارها طبیعت را مهار کند و در جهت دلخواهش به استخدام درآورد.

این تصور غلط زمینه‌ساز شکست‌ها و ناکامی‌هایی بود و هست که هریک می‌توانست عبرت و دستمایه‌ای برای تأمل درباره صحت مبانی تفکر مدرنیته و اصلاح آن‌ها باشد؛ ولی هابرماس^۱ نماینده برجسته مدرنیته در زمان حال همچنان معتقد است و می‌گوید: «مدرنیته از نقش و نگارهای مرجعیت آزاد و به روی آینده باز و گشوده است و شیفته نوگردانی و نوسازی خود است، فقط خودش می‌تواند برای داوری خودش معیار و ضابطه بیافریند» (واترز^۲، 1381: 17).

ابهام و از هم‌گسیختگی حیات مدرن. دو ویژگی مهم زندگی مدرن را «ابهام»^۳ (هنتزل و بائومن^۴، 2001: 293) و «از هم‌گسیختگی» (واترز، 1381: 15) تشکیل می‌دهد. با محور قرار گرفتن ذهن انسان برای ایجاد نظم در عالم هستی، اصل «فردی بودن»^۵ اندیشه‌ها و ارزش‌ها بدل به یکی از اصول بنیادین مدرنیته شد. این اصل موجب شده است که اولاً ستون‌های فکری و ارزشی ثابت و استواری برای مدرنیته وجود نداشته باشد. ماهیت مدرنیته همواره در ابهام قرار دارد، زیرا پیوسته معیارهای آن به زیر سؤال می‌رود. مفهوم بهنجاری و نابهنجاری مدام در حال تغییر است. بارزترین مثال بحث برانگیز در چند دهه اخیر، موضوع هم‌جنس‌گرایی است. تا سال 1973 نزد روان‌پزشکان و روان‌شناسان امریکایی هم‌جنس‌گرایی، نابهنجاری روانی-رفتاری بود؛ اما در این سال نظام طبقه‌بندی اختلالات روانی و رفتاری به طور رسمی تغییر کرد؛ یعنی از DSM-III به بعد (نوید و همکاران، 2008: 18). ثانیاً اصل «فردی بودن» اندیشه‌ها و ارزش‌ها سبب از هم‌گسیختگی وحدت زندگی انسان در قالب قلمروها و حوزه‌هایی مستقل از هم و با اصول و مبانی متفاوت شده است. بر اساس نظر غالب اندیشمندان، از هم‌گسیختگی، جوهر و ذات مدرنیته را تشکیل می‌دهد.

۱. Habermas

۲. Waters, Malcom

۳. ambivalence

۴. Hetzel, Andreas & Bauman, Zygmunt

۵. subjectivity

هگل آن را انشقاق^۱ (واترز، 1381: 17) و ماکس وبر آن را تفکیک^۲ می‌نامد و شامل سه قلمرو حقیقت (علم)، اخلاقیات (دین و معنویات) و هنر می‌داند (صاحب‌جمعی، 1385: 28). وحدت و یکپارچگی - از نیازهای اساسی انسان - که از سوی ادیان «توحیدی» در ابعاد مختلف زندگی و بین نهادها و حوزه‌های مختلف ایجاد می‌شود، با محوریت انسان، جای خود را به از هم گسیختگی می‌دهد و موجب بروز و تشدید چندگانگی، تناقض، تعارض در ادراکات، قضاوت‌ها و هدایت عمل انسان مدرن در حیطه‌های مختلف و شکل‌گیری هویت‌های چهل‌تکه می‌شود. اعمال افراد در حیطه‌های مختلف بر اساس ارزش‌ها و معیارهای متفاوت و گاهاً متناقض هدایت می‌شود و مبدل به یکی از معضلات اصلی دوران مدرن می‌گردد. ماکس وبر آن را به بازگشت آیین چندخدایی یونان باستان در عصر مدرن تشبیه می‌کند.

حاکمیت سرمایه و ارزش‌های مادی و رفاه به بهای از دست دادن آرامش و شادی. از ارزش‌های تثبیت شده در جوامع مدرن، کسب درآمد، موفقیت‌های مادی، توسعه اقتصادی، رفاه، تفریح، سرگرمی، لذت و به عبارتی کوتاه‌حرف برای تجمع ثروت و مصرف بیشتر است و شروط تحقق آن، مبارزه و پیروزی در صحنه رقابت بی‌رحم اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شود (برای مثال رجوع شود به مرتون^۳، 1957 به نقل از: گیدنز، 1384: 159). روندی که خود موجب شکل‌گیری مراجع قدرت جدید غیر دینی یعنی سرمایه‌های متمرکز در قالب بانک‌ها، کارتل‌ها و تراست‌ها و حاکمیت آن‌ها بر سیاست، رسانه‌ها و کنترل افکار و سبک‌های زندگی شده است که ثمره آن بی‌رنگ شدن فضیلت‌هایی همانند قناعت و صبر، شکاف فزاینده بین غنی و فقیر در سطح افراد و جوامع، مقروض بودن افراد و حتی دولت‌ها به بانک‌ها، غارت غیرقابل وصف منابع طبیعی و تخریب بی‌مانند محیط زیست (نصر، 1379: 55-7) و در نتیجه افزایش فشار عصبی، اضطراب، نگرانی، افسردگی، بحران هویت، فقدان معنا، حس پوچی و بیهودگی، بی‌رحمی، خودخواهی، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی در روابط انسانی، فروپاشی خانواده و تنها شدن انسان‌ها شده است.

وابستگی قضاوت و هدایت افعال به شهود انسانی (سومین مفهوم انسان‌محوری). حضور، دیدن و دیده شدن در انظار عموم و محیط‌های اجتماعی، جلب توجه‌ها به سوی خود و یا به سوی کالای خود به مدد زیبایی‌های جسمانی طبیعی و یا به مدد جراحی‌ها،

۱. entzweiung

۲. differentiation

۳. Merton

سمبل‌های مفاخر اجتماعی، شهرت^۱ و مطرح شدن در رسانه‌ها، جشنواره‌ها، همایش‌ها، مجلات، کتاب‌ها در جوامع مدرن یک الزام و نیاز جدی برای لمس حس یافتن ماهیت و ارزش و از شروط آغاز موفقیت‌های شغلی و اجتماعی است. گمنامی^۲، انزوا و تحریم یک تهدید است. آنچه مهم است، جلوه است و نه ذات، نمود است و نه بود، نمای ساختمان است و نه درون آن، بسته‌بندی است نه محتوا، مدرک است نه خود حکمت و شیرینی دانش، عنوان است، نمایش است و ایفای نقش و نه اخلاق. مسئولیت، اخلاق و انسانیت جلوی دوربین تلویزیون و میکروفون رادیو روشن می‌شود و با رفتن آن خاموش می‌گردد. مهم تصویر فرد در چشم دیگران و مخصوصاً افکار عمومی^۳ است. مهم، دیده شدن است، حتی به بهای خالی شدن خانواده از اعضایش به ویژه مادر و تهی شدن فرد از خودش^۴. هم‌زمان اما، گریختن از چشم تیزبین دوربین‌های کنترل‌گر در سطح شهرها، به معنی محو شدن و عدم رخداد یک حادثه و یک خطاست. کم‌رنگ شدن نقش کنترل درونی^۵ و اهمیت فزاینده نقش کنترل بیرونی^۶ برای خطاهای انسانی از طریق دوربین‌ها، تحولی شایع و رو به افزایش در تمامی جوامع با مبانی فکری و گرایش مدرن است.

توجه به نقش کلیدی هنجارها در حیات انسان، انتقال آن از طریق مصرف کالاهای علمی و فرهنگی و اجتناب از همان پیامدهای زیان‌باری که نگرش انسان‌محوری برای انسان و طبیعت برای خود جوامع غرب به همراه داشته است، بیش از هر چیز مستلزم معطوف کردن اذهان دانشجویان و متخصصان به این موضوع در فضاهای علمی است. برای ایجاد بحث و نقد در فضاهای علمی بیش از هر چیز نیاز به نقدهای جدی مفاهیم و نظریه‌های مطرح در کتب درسی است. در این راستا گردانندگان مجلات علمی داخلی با تشویق پژوهشگران برای تولید مقالاتی تحلیلی و پژوهش‌های کیفی می‌توانند گامی بزرگ در این خصوص بردارند. اما شاید تغییر روش در تألیف کتب درسی اصلی‌ترین گام در این راستا باشد. کتب درسی در حوزه روان‌شناسی بالینی که در داخل تألیف می‌شود در غالب موارد در آن‌ها صرفاً به انعکاس نظریه‌های غربی اکتفا می‌کنند و مؤلفان کمتر به خود اجازه نقد و به چالش کشیدن نظریه‌ها را می‌دهند. برای نقد هر رویکرد و اعلام نیاز به

۱. popularity

۲. anonymity

۳. public opinion

۴. اشاره به آیه ۱۹ سوره حشر (۵۹): وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسْأَلُونَ اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...

۵. internal control

۶. external control

رویکردی متفاوت به دلیل ضعف نظریه‌های موجود باید همواره منتظر اظهار نظر دیگران باشیم؛ تا آمدن موج بعدی یک رویکرد مصرف‌کننده رام و آرام نظریه‌های موجود هستیم و با آمدن رویکرد جدید این سؤال طرح نمی‌شود، چرا این انتقادات از سوی جامعه علمی داخلی طرح نشد، بلکه به پیشگام بودن خود در آشنایی با رویکرد جدید می‌بالیم و مباحثات می‌کنیم. تولید کتب درسی که در آن‌ها مؤلفان این سنت را بشکنند و منتقدان قوی که به خود اجازه نقد، فکر و نظر می‌دهند. شاید بزرگ‌ترین گام در این مسیر این باشد که: اولاً ارائه الگوهای جدید علمی برای جامعه علمی ایران صورت پذیرد و ثانیاً علاقه و شهامت برای آغاز بحث و نظر در کلاس‌های درس و فضاهای علمی و معطوف کردن اذهان دانشجویان و متخصصان به موضوع هنجارها و تأثیر آن بر مدیریت و هدایت افکار و افعال جامعه باید مورد توجه قرار گیرد.

منابع فارسی

- آزاد، حسین (1387). *آسیب‌شناسی روانی*، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت.
- اتکینسون (1385). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی*، ترجمه براهنی و همکاران، تهران: رشد.
- باقری، فریبرز (1391). «نقش مفهوم غایتمندی در تعیین ملاک نابهنجاری در روان‌شناسی مبتنی بر نگرش ماده‌گرایی و بر مبنای رویکرد اسلامی به انسان و هستی»، *فصلنامه معرفت‌شناسی و حوزه‌های مرتبط* (ذهن، 50)، سال سیزدهم، تابستان، 86-51.
- باقری، فریبرز (1392). «الگوی ارتباط والد - فرزند، مدل نظری فرزندپروری بر مبنای هستی و انسان‌شناسی اسلامی»، *دو فصلنامه اندیشه‌ورزی در معارف اسلامی و علوم تربیتی*، پاییز و زمستان، 39-5.
- باقری، فریبرز (1393). «مفهوم‌شناسی و کارکرد هنجارها»، *دو فصلنامه اندیشه‌ورزی در معارف اسلامی و علوم تربیتی*، پاییز و زمستان، 68-50.
- پروچسکا، جیمز ا. و جان سی نورکراس (1387). *نظام‌های روان‌درمانی (تحلیل فرآیندی)*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- دهخدا (1390). *لغت‌نامه*، نسخه نرم‌افزاری، تهران: دانشگاه تهران.
- روزنهان، سلیگمن (1385). *آسیب‌شناسی روانی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران.
- سالاری فر، محمدرضا، محمدصادق شجاعی، سیدمهدی موسوی اصل و محمد دولتخواه (1390). *بهداشت روانی با نگرش اسلامی*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- صاحب جمعی، حمید (1385). *وداع با تجدد، فراز و فروپاشی جهان‌بینی مدرنیته*، تهران: ثالث.
- کاپلان، هرولد و بنجامین جیمز سادوک (1387). *خلاصه روان‌پزشکی: علوم رفتاری / روان‌پزشکی بالینی*، ترجمه حسن رفیعی و فرزین رضاعی، تهران: ارجمند.
- کورنر، اشتفان (1380). *کانت*، ترجمه فولادوند، تهران: خوارزمی.
- گنجی، مهدی و حمزه گنجی (1392). *آسیب‌شناسی روانی بر اساس DSM-5*، تهران: ساوالان.

- گیدنز، آنتونی (1384). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- نصر، سید حسین (1379). انسان و طبیعت، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- واترز، مالکوم (1381). مفاهیم انتقادی جامعه سنتی و جامعه مدرن، ترجمه منصور انصاری، تهران: نقش جهان.
- هالیجن و ویتبورن (1384). آسیب‌شناسی روانی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.

منابع لاتین

- Allison, M.T. (۱۹۹۱). "Role conflict and the female athlete: Preoccupations with little grounding." *Journal of Applied Sport Psychology*, ۳, ۴۹-۶۰.
- Batinic, Bernad & Appel, Markus (۲۰۰۸). *Medienpsychologie*. Springer Medizin Verlag Heidelberg.
- Bem, S.L. (۱۹۹۳). *The Lenses of Gender: Transforming the Debate on Sexual Inequality*. New Haven: Yale University Press.
- Bennett, Paul (۲۰۰۶). *Abnormal and Clinical Psychology, an Introductory Textbook*. Open University Press.
- Breuer, Franz (۱۹۹۱). *Einführung in die Wissenschaftstheorie für Psychologen*. Aschendorff, Münster.
- Bunge, Mario & Mahner, Martin (۲۰۰۴). *Ueber die Natur der Dinge. Materialismus und Wissenschaft*. Hirzel-Verlag, Stuttgart.
- Canguilhem, G. (۱۹۷۴). *Das Normale und das Pathologische*. München.
- Cremer, Christoph (۲۰۰۸). *Vom Menschen zum Kristall: Konzepte der Lebenswissenschaften von ۱۸۰۰-۲۰۰۰*. AIG I.Hilbinger Verlagsgesellschaft.
- Dreesmann, Daniel, Graf, Dittmar, & Witte, Klaudia (۲۰۱۱). *Evolutionsbiologie, Moderne Themen fuer den Unterricht*. Spektrum akademischer Verlag: Heidelberg.
- Drieschner, Elmar (۲۰۰۷). *Erziehungsziel Selbststaendigkeit, Grundlagen, Theorien und Probleme eines Leitbildes der Paedagogik*. Wiesbaden: VS Verlag fuer Wissenschaften.
- Drosdowski, Gunther (۱۹۸۸). *Stilwoerterbuch der deutschen Sprache, die Verwendung der Woerter im Satz*. Dudenverlag, Manheim.
- Ehlers, Joachim (۱۹۸۱). *Die hohen Schulen*. In: Peter Weimar (Hrsg.), *Die Renaissance der Wissenschaften im ۱۲. Jahrhundert*. Zürich, pp. ۵۷-۸۶.
- Glaserfeld, E.V. (۱۹۹۶). *Radikaler Konstruktivismus. Ideen, Ergebnisse, Probleme*. Fft/M.
- Goldstein, Bruce (۲۰۱۰). *Encyclopedia of Perception*. SAGE Publications, California.
- Habermas, J. (۱۹۸۳). *Diskursethik. Notizen zu einem Begründungsprogramm*. In: Ders., *Moralbewußtsein und kommunikatives Handeln*. Frankfurt, M.
- Hagendorf, Herbert, Krummenacher, Joseph, Mueller, Hermann-Josef, & Schubert, Torsten (۲۰۱۱). *Wahrnehmung und Aufmerksamkeit, Allgemeine Psychologie fue Bachelor*. Springer, Berlin.
- Hefner, Christopher L. *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders*, fifth edition (DSM-۵).
- Hetzl, Andreas & Bauman, Zygmunt (۲۰۰۱). *Moderne und Ambivalenz / Ansichten der*

- Postmoderne*. In: Gerhard Gamm, Andreas Hetzel, & Markus Lilienthal, *Interpretationen. Hauptwerke Sozialphilosophie*, Stuttgart (Reclam), S. ۲۹۰-۳۱۱.
- Hofstede, G. (۱۹۸۰). *Culture's Consequences: International Differences in Work-related Values*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Kristeller, P.O. (۱۹۷۴). *Humanismus und Renaissance*, transl. in German by Renate Schweyen-Ott, Vol. I. und II, Muenchen: W. Fink.
- Lenskyi, H.J. (۱۹۹۹). *Women, Sport and Sexualities: Breaking the Silences*. In White, P. & Young, K. (eds.), *Sport and Gender in Canada*. Ontario, Canada: Oxford University Press, pp. ۱۷۰-۱۸۱.
- Link, J. (۱۹۹۸). "Von der 'Macht der Norm' zum 'flexiblen Normalismus': Überlegungen nach Foucault." In: Jurt, Joseph. *Zeitgenössische französische Denker: Eine Bilanz*. Rombach, Freiburg im Breisgau.
- Liu WM., Rochlen, A., & Mohr, J.J. (۲۰۰۵). *Real and Ideal Gender Role Conflict: Exploring Psychological Distress among Men*. *Psychology of Men & Masculinity*, ۶, ۱۳۷-۱۴۸.
- Matsumoto, David (۲۰۰۹). *The Cambridge Dictionary of Psychology*. Cambridge University Press, New York.
- Maturana, H. & Varela, F.J. (۱۹۸۷). *Der Baum der Erkenntnis. Die biologischen Wurzeln menschlichen Erkennens*. Bern, München, Wien.
- Maturana, Humberto R. & Varela, Francisco J. (۱۹۸۰). *Autopoiesis and Cognition: The Realization of the Living*. Dordrecht.
- Miller, J.L. & Levy, G.D. (۱۹۹۶). "Gender role conflict, gender-typed characteristics, self-concepts and sport socialization in female athletes and nonathletes." *Sex Roles*, ۳۵, ۱۱۱-۱۲۲.
- Millon, Theodore (۲۰۰۴). *Masters of the Mind, Exploring the Story of Mental Illness from Ancient Times to the New Millennium*. Wiley, New Jersey.
- Nevid, Jeffrey S., Rathus, Spencer A. & Greene, Beverly A. (۲۰۰۸). *Abnormal Psychology in a Changing World*. Seventh Edition, Pearson Education, New Jersey.
- Oltmanns, Thomas F. & Emery, Robert E. (۲۰۱۲). *Abnormal Psychology*. Pearson Education, Boston.
- Payk, Theo R. (۲۰۱۰). *Psychopathology, Vom Symptom zur Diagnose*. Springer Medizin, Berlin.
- Popular Art (۲۰۱۰). *Encyclopædia Britannica. Encyclopaedia Britannica Ultimate Reference Suite*. Chicago: Encyclopædia Britannica.
- Rehffus, Wulff D. (۲۰۰۳). *Handwörterbuch Philosophie*. Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen.
- Sage, G.H. & Loudermilk, S. (۱۹۷۹). "The female athlete and role conflict". *Research Quarterly*, ۵۰, ۸۸-۹۶.
- Sandkuehler, Hans Joerg (۲۰۱۰). *Enzyklopaedie Philosophie*. Felix Meiner, Hamburg.
- Schupp, Franz (۲۰۰۵). *Geschichte der philosophie im überblick*, Band ۳, Hamburg, Meiner.
- Sohst, Wolfgang (۲۰۱۰). *Die Kleine Routledge Enzyklopädie der Philosophie*, Xenomoi

Verlag, Berlin.

Solso, Robert L. (۲۰۰۵). *Kognitive Psychologie*. Springer Medizin Verlag Heidelberg.

Wahrig, Gerhard (۱۹۸۱). *Deutsches Woerterbuch*. Mosaik Verlag, Muenchen.

Weber, M. (۱۹۷۶). *Wirtschaft und Gesellschaft*. Tübingen.

Wetzig, D.L. (۱۹۹۰). "Sex-role conflict in female athletes: A possible marker for alcoholism."
Journal of Alcohol and Drug Education, ۳۵, ۳۵-۴۵.

Wildfeuer, Armin G. (۲۰۰۷). "'Normalität' und 'Menschenbild'. Überlegungen im Kontext
der Bestimmung des Begriffs 'Behinderung'." In: F. Eller U. A. G. Wildfeuer (Hrsg.).
Problemkontexte kindlicher Entwicklung. Münster, pp. ۳۱۹-۳۴۰.